

مقدمه

چند قرن اخیر دوران تحول و تجدّد بوده است. علمی شدن، دورگرداندن از سنت‌ها و درانداختن طرح نو در حوزه‌های گوناگون، به حیطة تاریخ نیز پا گذاشت. گرچه این تحولات در این حوزه، بطئی و نامحسوس می‌نمود، تاریخ گرفتار آمده در چنگال سیاست، مجبور بود تا جیره‌خوار آن باشد و در نتیجه، تحولات بزرگی را به خود نمی‌دید و مانند دیگر علوم، با انقلاب‌های عظیم دست‌وپنجه نرم نکرد. اثبات‌گرایی چهره علوم گوناگون و حتی باطن برخی را به کلی دگرگون ساخت؛ اما چون به حیطة تاریخ پای گذاشت، تنها همان تاریخ سیاسی را این بار خشک‌تر از قبل به دنیا عرضه داشت. این بار این مدارک و اسناد بودند که موثق‌تر از مورخ بایستی واقعیت‌ها را به تصویر می‌کشیدند. واقعیت‌ها هم بنا به نگاه سنتی، همان بود که بود؛ تاریخ سیاسی، محدود به زندگی سلاطین و بزرگان عرصه سیاست، جنگ‌ها و انقلاب‌ها. هنوز بخش عظیمی از انسان‌ها و کنشگران تاریخی جایگاهی در این تاریخ نداشتند و تازه نگاه اثبات‌گرایی و رانکه‌ای به تاریخ، محدودیت این امر را دو چندان نیز کرده بود.

اما به تدریج، در قرن بیستم، داستان تغییری بنیادین کرد. تاریخ‌نگارانی پا به عرصه گذاشتند که در مقابل نگاه رایج در تاریخ‌نگاری شوریدند. کسانی به مانند هانری بر (Henri Ber) تصمیم گرفتند تا میان علمی مانند جامعه‌شناسی و اقتصاد با تاریخ پیوند ایجاد نمایند و علم و تاریخ و فلسفه را به هم نزدیک کنند. پس از آنها این مورخان مکتب «آنال» (Annale) بودند که این انقلاب را به اوج خود رساندند. ایشان، که تحت تأثیر شدید جامعه‌شناسی قرار داشتند، با باز کردن پای علوم دیگر به حیطة تاریخ، تمام مرزهای سنتی را در هم شکستند. مارک بلوخ (Marek Block) و لوسین فور (Lucien Febvre)، تحت تأثیر ساختارگرایی، که در این دوران، یک پارادایم فکری عظیم در علوم انسانی ایجاد کرده بود، تاریخی را بنا نهادند که با خصوصیات ویژه و منحصر به فرد نسب به سنت آن روز، تحولی بنیادین در تاریخ‌نگاری محسوب می‌شد. هدف این نوشتار آن است که این تحول را در سایه ساختارگرایی بازشناسد. تا میزان تأثیر ساختارگرایی را بر تاریخ‌نگاری آنال درک کند.

ساختارگرایی

علوم اجتماعی در قرن هجده و نوزده، به شدت تحت تأثیر اثبات‌گرایی و طبیعت‌گرایی قرار داشت. اما به تدریج، این نگاه شروع به تغییر کرد. شیوه‌ای جدید توسط زبان‌شناسان و مردم‌شناسان اجتماعی در

تأثیر ساختارگرایی بر نسل اول و دوم تاریخ‌نگاران مکتب «آنال»

yari_yasaman@yahoo.com

یاسمن یاری / دکترای تاریخ اسلام دانشگاه تهران

دریافت: ۱۳۹۳/۲/۸ - پذیرش: ۱۳۹۳/۶/۱۶

چکیده

این پژوهش تلاش دارد تأثیر ساختارگرایی بر مورخان مکتب «آنال» در نسل اول و دوم را بررسی کند. بنابراین، کار خویش را با این پرسش بنیادین آغاز می‌نماید که ساختارگرایی چه تأثیری بر تاریخ‌نگاری مکتب آنال گذاشت؟ این نوع تاریخ‌نگاری کار خویش را با مارک بلوخ و لوسین فور شروع کرد و سرانجام، با فرناند برودل به اوج خود رسید؛ درست در زمانی که فضای علمی جهان از تفکر ساختارگرایی به شدت متأثر شده بود. این مکتب فکری بسیاری از شاخه‌های علوم انسانی، مانند جامعه‌شناسی، زبان‌شناسی، انسان‌شناسی، مردم‌شناسی، روان‌شناسی و مانند آن را تحت تأثیر خود قرار داد. سرانجام، پایش به حوزه تاریخ‌نگاری نیز گشوده شد و در این وادی نیز تأثیرهایی پایدار برجای گذاشت. از بطن این تحول، تاریخ تام یا کامل سر برون آورد. نگاه به تاریخ‌نگاری تغییر یافت. تعصب بر تاریخ سیاسی برداشته شد و توجه تاریخ به مردم عادی یا زندگی روزمره مردم فزونی یافت. تاریخ و جغرافیا به شدت به هم پیوستگی پیدا کردند. این بار جامعه - و نه فرد - نقطه شروع مطالعات تاریخی گردید. سرانجام، پای سایر رشته‌ها به تاریخ باز شد. جامعه‌شناسی، علوم اقتصادی، زبان‌شناسی، روان‌شناسی، اقلیم‌شناسی، مردم‌شناسی و مانند آن با تاریخ درآمیخت و مورخان از این علوم در جهت درک بهتر تاریخ بهره فراوان بردند. بنابراین، می‌توان گفت: ورود ساختارگرایی به تاریخ، عصری جدید با شاخصه‌هایی متفاوت ایجاد کرد.

کلیدواژه‌ها: ساختارگرایی، مکتب آنال، بلوخ، فور، برودل، تاریخ‌نگاری، تاریخ‌نگاران.

۱. نقش دو سوسور بر ساختارگرایی

برای ساخت‌گرایان در میان علوم انسانی، زبان‌شناسی جایگاه ویژه و مهمی دارد. دوسوسور نخستین کسی بود که این مفهوم را در زبان‌شناسی به کار برد و تأثیر وی بر ساختارگرایی، غیرقابل انکار است. آنچه سوسور بنا نهاد ارتباطی مستقیم با زمان داشت و در نتیجه، بعدها بر تأثیر ساختارگرایی بر تاریخ‌نگاری مؤثر واقع شد.

در ساختارگرایی، یکپارچگی حرف اول را می‌زند. شکل ساختی صورت کلی روابط است که نسبتاً پایدار بوده و از تجرید عناصر خاص به دست می‌آید. عناصر منفرد یک نظام تنها هنگامی معنا دارند که روابط آن اجزا با ساختار را همچون یک کل بررسی کنیم. این ساختارها به عنوان ماهیت‌هایی مستقل، خودتنظیم‌شونده و خودتغییریابنده درک می‌شوند. بنابراین، این خود ساختار است که اهمیت معنا و کارکرد اجزای منفرد یک نظام را تعیین می‌کند. ساختارگراها معتقدند: رویدادها و فرایندهای غیرمرتبط و غیرقابل توجیه را می‌توان با ارجاع آنها به یک نظام رسمی روابط قابل درک ساخت (هوارث، ۱۳۸۶).

بنا بر همین اساس کلی، سوسور معتقد بود: باید نظام زبانی را بر جمع کل پاره‌گفتارهای واقعی، که در عالم واقع بر زبان رانده شده‌اند، مقدم دانست. باید نظام همزمان، یعنی آن نظام همزمانی را که بی‌تردید در هر لحظه از گفتار در پس هر کلمه قرار دارد، به درستی درک کنیم. زبان نظامی است که اجزا آن می‌تواند و باید در یکپارچگی همزمانی شان به آنها توجه شود. فقط وقتی این یکپارچگی همزمانی درک شود می‌توان به واقع، به درک معنای هر واژه منفرد دست یافت. هیچ انسانی نمی‌تواند به صورت فردی کلمات و مفاهیم تازه‌ای بیافریند. سوسور می‌گوید: زبان جنبه اجتماعی گفتار است و در ورای فرد قرار دارد. زبان به موجب نوعی از قرارداد، که به امضای همه اعضای جامعه رسیده است، وجود دارد. فرد زبان را کسب می‌کند، پیش از آنکه مستقل از دیگران بیندیشد. زبان قراردادی است. در امر دلالت، حفظ ساختار یکسان روابط صوری است که اهمیت دارد (هارلند، ۱۳۸۰، ص ۲۳-۹).

بنابراین سوسور با خلق مسئله «همزمانی» و نگاه نوینش به زبان، نخستین کسی بود که به صورت غیرمستقیم موجب تأثیر ساختارگرایی بر تاریخ‌نگاری شد (کورلیو، ۲۰۱۰م، ص ۳۰). نگاه سوسور موجب شد ساختارگرایان عنصر شخصی موجود در گفتار را امری ثانوی انگاشتند و برای آن کمترین اهمیت را قائل شدند. آنچه در ساختارگرایی اهمیت داشت نظام بود، نه فرد. برای

فرانسه اوایل قرن بیستم بنا گذاشته شد. در آن زمان، نوع تازه‌ای از واقعیت (واقعیت انسانی) وارد حوزه دریافت علمی شد که چشم انداز متفاوتی می‌طلبید. این نگاه جدید به هیچ‌وجه، بسط همان چشم‌انداز علوم طبیعی نبود. علوم انسانی در این ایستار نو، در حکم علوم غیرطبیعی شکل گرفتند (هارلند، ۱۳۸۰، ص ۱۷). ساختارگرایی نیز، که ریشه در علوم انسانی داشت، تحت تأثیر این نگاه به وجود آمد. ساختارگرایی در برابر تجربه‌گرایی، که بر علوم اجتماعی حاکم بود، قاطعانه در جهت عقلانی‌تحمیل منظم و درونی ذهن بشری بر واقعیت خارجی حرکت کرد. ساختارگرایی توانست به یک رویداد فرهنگی در فرانسه تبدیل شود (استیور، ۱۳۸۳). این‌گونه بود که این ایستار پا به عرصه علوم انسانی نهاد و تمام حوزه‌های این علوم را تحت تأثیر قرار داد.

کلمه «ساخت» (structure) از کلمه «لاتین» (structure) و از فعل «struere» به معنای ساختن و بنا کردن گرفته شده است. بهره گرفتن از این واژه در گام نخست، در قرن هفدهم و در زبان‌شناسی اتفاق افتاد. بعضی زبان‌شناسان برای زبان و ارتباط میان کلمات، همان تصویری را دیدند که از بدن و اجزای آن و ارتباط میان این اجزا می‌دیدند. اولین بار اسپنسر این واژه را از زیست‌شناسی به علوم انسانی وارد کرد. مفهوم «ساخت اجتماعی» / سپنسر همواره رنگی طبیعت‌گرا داشت. قیاس میان ساخت اجتماعی و ساخت اندامی، نتایج روش‌شناختی مهمی به بار آورد؛ بدین معنا که در هر دو زمینه، ساخت عبارت شد از سازمان و ترکیبات بخش‌های مشاهده‌پذیر که در کل ساخت اجتماعی وجود دارند. این طبیعت‌گرایی در اسپنسر، دورکیم و در نهایت، رادکلیف براون به چشم می‌خورد. اما مفهوم «ساخت» نخستین بار در قرن نوزدهم در میان جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان استفاده شد، آن هم در مباحثی مربوط به وحدت و تمامیت پدیده اجتماعی. این مفهوم جدید از کاربرد اصطلاحی قدیمی خود فاصله گرفت و از مفهومی طبیعت‌گرا به مفهومی انسانی نزدیک گردید و به صورت‌های گوناگون از آن استفاده شد. امیل دورکیم از «ساخت» در ریخت‌شناسی (Les structures morphologiques) گروه بهره برد و مارکس در بحث «روساخت» (super-structure) و «زیرساخت» (infra-structure) یا همان روبنا و زیربنا، از این مفهوم استفاده کرد (توسلی، ۱۳۹۱، ص ۱۰۶-۱۰۷). از جمله کسانی که تأثیرشان بر ساختارگرایی و همچنین بر مکتب «آنال» اهمیتی فراوان دارد، یکی زبان‌شناس فرانسوی، دو سوسور (Ferdinand de Saussure) است و دیگری جامعه‌شناس فرانسوی، امیل دورکیم. هر کدام از آنها بنیانی در ساختارگرایی بنا نهادند که بر تاریخ‌نگاری مکتب «آنال» تأثیر مستقیم گذاشت.

زبان‌پژوهی باید وضعیت زبان را در یک زمان خاص — به اصطلاح — منجمد (ثابت) نگه داریم. بدین‌روی، این بعد هم‌زمانی، خود، غیرزمانی است و تاریخ با این بعد بی‌ارتباط است. از سوی دیگر، گفتار بیشتر یک موضوع تاریخی و دارای بعد (ناهم‌زمانی) است و با چگونگی تغییر زبان در بستر زمان سروکار دارد (استوار، ۱۳۸۳، ص ۱۵۵-۱۵۶). از دل این انگاره، تاریخ تام یا تاریخ کامل سر برون آورد که یکی از شاخصه‌های تاریخ‌نگاری «آنال» در نسل اول و دوم بود. در گفتار بعدی، این تأثیر بسط داده می‌شود.

پس از سو سور، دومین کسی که تأثیر مستقیمی بر ساختارگرایی و همچنین بر تاریخ‌نگاری مکتب «آنال» داشت، امیل دورکیم بود.

۲. نقش امیل دورکیم بر ساختارگرایی

امیل دورکیم (۱۸۵۸—۱۹۱۷) چهره‌ای برجسته در تاریخ نظریه است که بعضی ناظران او را مهم‌ترین نظریه‌پرداز در تاریخ جامعه‌شناسی دانسته‌اند. بسیاری از نظریه‌پردازی‌های جامعه‌شناسی، تحت تأثیر تفکرات این اندیشمند قرار داشته است (ریتزر، ۱۳۸۹، ص ۶۶). دورکیم معتقد است: اشخاص بیشتر محصول زندگی اجتماعی‌اند تا تعیین‌کننده آن. او اعتقاد داشت: مفهوم «خود فردی» در تاریخ انسان، مفهومی نسبتاً متأخر و سطحی است. دورکیم جامعه را پدیده‌ای فراتر از افراد می‌داند (هارلند، ۱۳۸۰، ص ۳۵). بنابراین، نخستین تأثیر دورکیم بر جامعه‌شناسی و همچنین بر ساختارگرایی در جامعه‌شناسی، تسلط جامعه بر فرد بود. در مطالعات وی، جامعه نقطه شروع بود و فرد تنها عضو سازنده جامعه به عنوان یک کل محسوب می‌شد. دورکیم تحت تأثیر اثبات‌گرایی، به جامعه ماهیتی اندام‌وار می‌داد. در نگاه او، جامعه به‌مانند جسمی بود که تمام اجزای آن با هم پیوستگی و ارتباط دارند؛ ارتباطی که در کل تعریف می‌شود. و این اجزا هنگامی که از این کل جدا شوند، دیگر نه هویتی دارند و نه کارایی. حتی وقایع اجتماعی در نگاه دورکیم، نمی‌تواند تحت تأثیر فرد رخ دهد. دست‌کم چند فرد بایستی عمل خویش را به هم بیامیزند و از ترکیب آنها محصولی جدید حاصل آید که نتیجه آنها وقایع اجتماعی شود. این محصول جدید، که شیوه‌ای برای عمل کردن است، در بیرون ماست و به اراده فردی و خصوصی بستگی ندارد (جمشیدبها، ۱۳۸۳، ص ۱۳۱).

علاوه بر این نگاه، شاخصه دیگری در نگاه دورکیم وجود داشت که به صورت مستقیم بر تاریخ‌نگاری تأثیر گذاشت و آن ایستار این اندیشمند نسبت به پژوهش بین‌رشته‌ای بود. دورکیم از

جمله جامعه‌شناسانی بود که از پژوهش بین‌رشته‌ای، به‌ویژه ترکیب جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و تاریخ، حمایت می‌کرد. او تاریخ را یکی از شاخه‌های علوم اجتماعی می‌دانست که جامعه‌شناسی سخت به آن محتاج است. کتاب *صور بنیانی حیات دینی*، بنیادهای نظام دینی را بررسی می‌کند، نمودار علاقه وی به ترکیب تاریخ و علوم اجتماعی است. این امر نیز موجب شد که این جامعه‌شناس یکی از مؤثرترین افراد بر مکتب «آنال» گردد و حتی می‌توان ادعا کرد که از طریق وی، ساختارگرایی به مکتب آنال راه یافت.

بلوخ، دورکیم را این‌گونه توصیف می‌کرد: «او به ما تحلیل کردن عمیق را آموخت...؛ اینکه چگونه به مسائل بیندیشیم و افکارمان را متمرکز کنیم».

در نخستین اثر بلوخ با نام *مس شاهانه*، بلوخ با بهره‌گیری از مفهوم «وجدان جمعی» در اندیشه دورکیم، به پژوهش پرداخت و در دومین اثر خویش، یعنی مقاله‌ای با عنوان «تأملات یک مورخ»، شیوه‌های نادرست رایج در زمان جنگ را بررسی کرد (کریمی، ۱۳۸۹).

مکتب «آنال» و ساختارگرایی

واژه (Annales) از کلمه لاتینی Annus (سال) گرفته شده و به معنای «شرح وقایع سالانه بدون تحلیل و تفسیر» است. نام این مکتب مدیون مجله‌ای با عنوان *آنال تاریخ اقتصادی و اجتماعی* است که اولین بار در پانزدهم ژانویه ۱۹۲۹م انتشار یافت. بنیان‌گذاران این نشریه، لوسین فور و مارک بلوخ بودند. این افراد نقش مؤثری در آینده تاریخ‌نگاری و روش‌شناسی تاریخی در فرانسه قرن بیستم ایفا کردند. در هیأت تحریره مجله آنها، نام متخصصان رشته‌های گوناگون دیده می‌شد. جغرافی‌دان، اقتصاددان، متخصص علوم سیاسی، جامعه‌شناس، و البته تاریخ‌نگار. این افراد به همان اندازه که آرمان‌های تاریخی داشتند، آرمان‌های غیرتاریخی نیز داشتند. آنها تاریخی را بنا می‌گذاشتند که همه مرزها را درمی‌نوردید و طرحی نو درمی‌انداخت. از تمام فنون بهره می‌گرفت، ولی در همان حال، تاریخی باقی می‌ماند. آنها به شدت از تاریخ‌نگاران سنتی فاصله می‌گرفتند و قصد داشتند تاریخ‌نگاری مدرن ایجاد کنند (روپر، ۱۹۷۲، ج ۴، ص ۶۶۸). یکی از اهداف این نشریه، که در سرمقاله نخست آن آورده شده بود، در هم شکستن روحیه تخصص‌زدگی بود؛ هدف دیگر، پیشبرد ارتباط و همکاری بین نظام‌های علمی و تشویق وحدت علوم انسانی بود (اتحادیه و فولادوند، ۱۳۶۵، ص ۲).

به‌طورکلی، از نظر روش‌شناسی، دو شاخه مهم در حوزه علوم اجتماعی بر مکتب «آنال» تأثیرگذار بود: نخست مارکسیسم و نئومارکسیسم که خود ریشه در ماتریالیسم دیالکتیک آلمان داشتند. دوم مردم‌شناسی ساختاری و جامعه‌شناسی کارکردی و نقش برجسته دورکیم که تحت تأثیر اثبات‌گرایی فرانسه قرار داشت (فضلی‌نژاد، ۱۳۸۷). بررسی تاریخ «آنال» نشان می‌دهد که در تمام فراز و نشیب‌هایی که این مکتب تاریخی طی کرده، ساختارگرایی نقشی بنیادین داشته است. تاریخ «آنال» را می‌توان از ابتدا تا سال ۱۹۷۰م، به دو دوره کلی تقسیم کرد. اولین دوره، که تا سال ۱۹۴۵م ادامه داشت، بر تاریخ‌نگاری کیفی ساخت‌گرا تأکید بیشتری داشت. دوره دوم به تاریخ کمی، فرایندها، دوره‌ها و مجموعه‌ها گرایش بیشتری نشان داد. بدون آن اهمیت ساخت‌ها را نادیده بگیرد. در دوره نخست، که نمایندگان بلوخ و فور هستند، به تاریخ تکامل نوع انسان توجه زیادی می‌شد (کریمی، ۱۳۸۹). اما مورخان این دوره تحت تأثیر ساختارگرایی چه تحولی در تاریخ‌نگاری ایجاد کردند؟ و چه چیزی به علم تاریخ افزودند؟

همان‌گونه که پیش از این نیز اشاره شد، مکتب «آنال» در گام نخست خود، به شدت تحت تأثیر دورکیم قرار داشت. شاخصه‌های فکری دورکیم، که در تاریخ‌نگاری «آنال» تأثیر گذاشت و ادامه پیدا کرد، عبارت بود از:

۱. جامعه را فراتر از افراد می‌دید.
۲. برای جامعه ساختی اندام‌وار قایل بود. جامعه به‌مانند جسم بود و اعضا نقش اجزای این جسم را ایفا می‌کردند.
۳. به پژوهش‌های بین‌رشته‌ای توجه‌ای ویژه می‌شد.

مارک بلوخ نخستین کسی بود که با تأثیر پذیرفتن از دورکیم، در مکتب «آنال» نقشی نو بنا کرد. او مطالعه و بررسی تطبیقی را به تقلید از دورکیم وارد تاریخ نمود و نگاه اندام‌وار به جامعه و ارجحیت جامعه بر فرد را به تاریخ‌نگاری وارد کرد. او بنای «تاریخ تام یا کامل» (Total history) را نهاد و در نهایت، پای پژوهش‌های بین‌رشته‌ای را به حوزه تاریخ‌نگاری باز نمود.

نگاه اندام‌وار به جامعه و ارجح دانستن جامعه بر فرد، موجب شد تا جامعه مانند جسمی دیده شود که تمام اجزای آن با یکدیگر پیوستگی و ارتباط دارند. بر اساس این نگاه، وظیفه مورخ کشف واحدهای قابل مقایسه برای آزمودن فرضیه‌ها بود. هنگامی که این واحدهای مطالعاتی قابل مقایسه مشخص شد، گاه مورخ باید این واحد را به صورت یک کل اندام‌وار در نظر بگیرد، اجزای آن را

شناسایی کند و بازسازی نماید. این کل، تنها با در کنار هم گذاشتن اجزا، شکل پیدا می‌کند. بازسازی با توجه به شرایط حال یا زمانی نزدیک به دوران معاصر باید انجام شود، و با روش پس‌رونده از حال به گذشته برده شده، مقایسه می‌گردد. مارک بلوخ در شاه‌کار خود، *جامعه فئودالی*، از این روش بهره برده است.

بلوخ «مفهوم جامعه» فئودالی را در زمانی طولانی، یعنی از قرن ۹ تا قرن ۱۱ میلادی بررسی کرده است. او به طبقات اجتماعی به عنوان یک ساختار نگاه می‌کند و پس با توصیف این ساختار، به صورت اندام زنده (بلوخ، ۱۳۶۳، ص ۱۱) نگاه اندام‌وار به جامعه را هویدا می‌سازد. پس از آن، دیگر آشکار می‌شود که چرا کتاب خویش را با روند ولادت جامعه فئودالی، حرکت و رشد و سرانجام، افول آن بخش‌بندی کرده است. او به صورت وسیعی از علوم دیگر بهره می‌گیرد. از زبان‌شناسی، ادبیات، شناخت منشأ جغرافیایی واژگان، باستان‌شناسی، جغرافیای اجتماعی، آداب زراعی، صنعت، هنر، حقوق، قضاوت و کلیسا و روحانیت استفاده می‌کند تا تاریخی کامل و همه‌جانبه ارائه دهد. بلوخ ثابت می‌کند که از واژه «فئودال» در هر زمان به‌گونه‌ای متناسب با وضع خود استفاده شده است. اصطلاح وی در این زمینه جالب است. او این لغت را به سکه‌ای مستعمل تشبیه می‌کند که در جریان دایمی زمان، طرح مشخص اولیه خویش را از دست داده است. او خطاب به مورخان می‌گوید: ایشان اجازه استفاده کردن از این مفهوم را به شرطی دارند که درک کنند این تعبیر منحصراً برچسب‌های پذیرفته شده در کاربرد نوین هستند. آن هم برای چیزی که کاربرد آن واقعاً کامل نشده است (بلوخ، ۱۳۶۳، ص ۸). این همان چرایی است که در زبان‌شناسی ساختارگرایی مطرح شد؛ زمانی که دو سوسور سعی کرد ثابت کند که تاریخ یک واژه به‌هیچ‌وجه قادر نیست مفهوم کنونی آن واژه را به ما بنمایاند. این همان قانون «همزمانی» را به نمایش می‌گذارد (پیاز، ۱۳۵۸، ص ۹۵).

این نگاه موجب شد تا کارگزاران تاریخ چهره‌ای جدید پیدا کنند. دیگر به جای افراد و رخداد‌های خاص، به مواردی نگاه می‌شد که بتوان از زمان گذشته تا به حال با صورتی ثابت آنها را بررسی کرد و جزء از کل بودن آنها محرز بود. پت می‌گوید: ساختارگرایی بر کالایی که مورخ مبادله می‌کند؟ یعنی معانی آگاهانه و قصد شده‌عامل‌ها در تاریخ متمرکز نمی‌شود، بلکه بر ساختارهای ناخودآگاهی تمرکز می‌یابد که افعال آنها را شکل می‌دهند. به عبارت دیگر، روش‌های ناهمزمان به معنای ای می‌نگرد که مؤلف تحمیل کرده است. اما ساختارگرایی به معنای ای می‌نگرد که بر مؤلف تحمیل شده است (استیور، ۱۳۸۳).

تاریخ‌نگار ساختارگرایی مکتب «آنال»، فاعل را با ساختارهای بی‌نام و نشان جایگزین می‌کند. دیگر به قصد و نیت فاعل نگاه نمی‌شود، بلکه به خود فعل و الگویی که این فعل از آن سر مشق گرفته است، می‌نگرد. ساختارگرایی به صورت جسورانه‌ای همزمان و غیرتاریخی است. اما این امر لازمه‌ای دیگری می‌طلبید. دیگر نمی‌شد به زمان همان نگاهی را داشت که تا پیش از این در تاریخ از آن بهره گرفته می‌شد. این نگاه از سو سور آغاز شد و همان‌گونه که گفته شد، مفهومی به نام «همزمانی» توسط این زبان‌شناس ساختارگرا ایجاد گشت. او از همزمانی استفاده کرد تا زبان را به صورت یک کل یکپارچه در نظر بگیرد و زبان تبدیل به یک ساختار شود. مفهوم همزمانی یا به قول برودل، «تاریخ‌دار» از مدت ساکن یا تقریباً ساکن، به «تاریخ کامل یا تام» شهرت یافت. تقریباً تمام مورخان مکتب «آنال» در نسل اول و دوم، این تاریخ را مدنظر داشتند و آثار بزرگ و شهیر ایشان همگی بر همین نگاه استوار شده است. در تاریخ تام، ما شاهد یک تاریخ پیوسته در گستره زمانی بسیار طولانی هستیم و می‌توانیم یک رهیافت ساختاری- کارکردی متمرکز بر پیوستگی‌ها و نظام‌های جامعه را ببینیم. در این روش، مورخ در تلاش است تا یکپارچگی ضروری از هر دوره یا جامعه تاریخی را کشف کند (فضلی‌نژاد، ۱۳۸۷).

در همین زمینه، لوسین فور با جدی گرفتن عامل جغرافیا در آثار خود، به این عامل به‌عنوان یک کنشگر تاریخی توجه نشان قرار داد. البته او در کتاب *مقدمه‌ای جغرافیایی بر تاریخ*، بر جبر جغرافیا تاخت و اذعان داشت که انسان در انطباق با محیط جغرافیایی، همواره ممکن‌ها را فراروی دارد و نه ضرورت‌ها را. فور با این نگاه، تلاش دارد جغرافیای انسانی را به خدمت تاریخ درآورد. او سعی دارد نشان دهد که زندگی اجتماعی علاوه بر قالب مکانی یا فیزیکی، دارای قالب زمانی و تاریخی نیز هست. از این‌رو، پدیده‌های اجتماعی و جغرافیایی، تاریخی هستند (برودل، ۱۳۷۲)، مقدمه صفحه هجده و نوزده). بنابراین، جغرافیا توسط فور به یک کارگزار تاریخی بدل می‌شود؛ همچنین به یک ابزار و سند زنده برای مورخ.

فرناند برودل از فور تأثیر بسیاری گرفته است. برودل، که در سال‌های نخست قرن بیستم به دنیا آمد، رهبر نسل دوم مکتب آنال شد. او مردی خلاق بود. تنها دو کتاب مشهور وی، پنج جلد داشت و قریب سه هزار صفحه را دربرمی‌گرفت. او بسیاری از داده‌های خود را به زبان اصلی در بایگانی‌های اسپانیا، فرانسه، ایتالیا و دیگر کشورها یافت (آبرین، ۱۹۹۶م، ص ۱). رساله دکترای وی و مشهورترین اثرش به نام *مدیترانه و جهان مدیترانه‌ای در عصر فلیپ دوم* بود؛ کتابی که پنج سال

زحمت نگاشتن آن را کشید و کارگزاران تاریخی آن به جای فلیپ دوم، جغرافیا، وضعیت کشاورزی و یا اقتصادی حوزه مدیترانه قرن شانزدهم شدند. اولین بخش این کتاب «نقش محیط زیست» است و به گفته خود او، کتاب به جغرافیا ارتباط پیدا می‌کند، آن هم به جغرافیا با تأکید بر عامل‌های انسانی. برودل می‌گوید: در اینجا، تنها تلاش کرده است نوع خاصی از تاریخ را کشف کند. او ادعا می‌کند: مواد تاریخی به اندازه کافی ندارند، اما باید از همان مختصر موجود، که از شواهد، تصاویر و حتی فضای طبیعی آن مناطق در تاریخ یافت می‌شود، بهره گرفت.

در این اثر سترگ، برودل به خوبی «تاریخ کامل یا تام» را، که یکی از شاخصه‌های تاریخ‌نگاری مکتب آنال است، به منصفه ظهور گذاشت. منظور از «تاریخ تام یا کامل»، ادغام همه انواع، روش‌ها و جنبه‌های تاریخی یک تاریخ پیوسته (یعنی برر سی پدیده‌ای در گستره زمانی طولانی) و یک رهیافت ساختاری- کارکردی متمرکز بر پیوستگی‌ها و نظام‌های جامعه است. در این روش، تلاش مورخ در جهت به چنگ آوردن کلیت و یکپارچگی ضروری از هر دوره یا جامعه تاریخی است. بدین‌سان، تاریخ هر دوره را می‌توان با الهام از مفهوم افلاطونی، همچون عالمی کوچک و البته یکپارچه از جهان بزرگ تلقی کرد. برای رسیدن به یک تاریخ تام و کامل، باید از سایر رشته‌ها در پژوهش‌های تاریخی بهره گرفت. خود برودل اذعان می‌دارد که در این روش، شاید لازم باشد از دوره‌های دورتر، نزدیک‌تر آمد، یا حتی به دوران حال آمد. باید تاریخی تقریباً ساکن (slow motion) با ارزش‌های ثابت را پژوهش کرد. (برودل، ۱۹۹۵م، ج ۱، ص ۲۳). بنابراین، از موضوعی همانند جغرافیا، به‌عنوان فاعلی تاریخی که می‌توان از گذشته دور تا حال حاضر، آن را حاضر و در دسترس یافت، استفاده شد.

برودل در این‌باره چنین می‌گوید:

جغرافیا به ما کمک می‌کند تا دوباره یافته‌هایی را کشف کنیم که در گذر زمان، کمترین تغییر را داشته‌اند؛ یافته‌هایی از حقایق ساختاری، تا یافته‌ها را در دوره‌های طولانی ببینیم. جغرافیا، مانند تاریخ، می‌تواند به بسیاری از پرسش‌ها پاسخ گوید. می‌تواند در کشف بیشتر لحظات غیرقابل مشاهده از تاریخ، به مورخ کمک کند. تنها کافی است مورخ آماده دنبال کردن درس‌های آن و پذیرفتن طبقه‌بندی‌ها و تقسیمات جغرافیایی باشد (همان).

در این کتاب، دیدگاه تحلیلی و نظری «آنال» از یک‌سو، و روش‌شناسی تاریخ‌نگاری جدید از سوی دیگر، به صورتی تفکیک‌ناپذیر به هم گره خورده و در عمل پیاده شده‌اند.

تاریخ‌نگاران مکتب «آنال» یک کار بزرگ انجام دادند و الگویی برای مورخان آینده شدند. آنها

تمرکز بر تاریخ سیاسی و به‌ویژه تاریخ نخبگان سیاسی را برداشته، به موضوعاتی پرداختند که تقریباً همیشه در تاریخ مهجور و غایب بوده است. توده مردم و زندگی ساده ایشان چیزی بود که در تاریخ‌نگاری سنتی جایگاهی نداشت. اما در مکتب «آنال» به یمن نگاه ساختاری تاریخ‌نگاران این مکتب، توانست مقامی رفیع یابد.

برودل در کتاب *سرمایه‌داری و حیات مادی* در این‌باره چنین می‌گوید: می‌توانیم نظم موجود در تاریخ‌نگاری سنتی را وارونه کنیم؛ توده‌ها را به روی صحنه بیاوریم. هرچند بیرون از دایره وقایع‌نامه‌های جالب و پراطناب تاریخی قرار دارند. در این کتاب، ما به جنبش‌های مکرر، داستان ناگفته و نیمه فراموش‌شده مردمان و واقعیت‌های جان‌سختی که فوق‌العاده پراهمیت بودند اما صدایی نداشتند، می‌پردازیم. در کتاب دیگر و در گام بعدی، به پیروزمندان و ساختار حیات اقتصادی، به دستاوردهای فنون سرمایه‌داری و به تجدد خواهیم پرداخت که غالباً غافلگیرکننده بوده است (برودل، ۱۳۷۲، ص ۱۲).

برودل یک تحول دیگر در مکتب «آنال» ایجاد کرد. او کمیت‌گرایی را وارد پژوهش‌های تاریخی نمود. در تاریخ‌نگاری او، اعداد و کمیت‌ها نیز به کارگزاران تاریخی تبدیل شدند. او خود در این‌باره می‌گوید: به هر حال، ارقام بهترین راهنما هستند و شاخصی از پیروزی‌ها و شکست‌ها را به دست می‌دهند و فی‌نفسه، یک نقشه جغرافیایی تفکیکی را در کره زمین ترسیم می‌کنند (برودل، ۱۳۷۲، ص ۱۳).

جالب اینجاست که فصل نخست همین کتاب، که ۸۳ صفحه را دربر می‌گیرد، با عنوان اهمیت ارقام نگاشته شده است. در دل این فصل، مواردی بررسی شده که بسیار جالب توجه است. فصل بعد عنوان «نان روزانه» را به خود اختصاص داده است و فصل پس از آن، «فراوانی و کفایت غذا و نوشیدنی»، نام دارد. فقط نام‌گذاری‌ها به وضوح، توضیحاتی را که پیش از این درباره مکتب «آنال» و به‌ویژه روش فرناند برودل آورده شده است، توجیه می‌کند.

نتیجه‌گیری

ساختارگرایی در قرن نوزدهم در بیشتر علوم انسانی موجود، انقلاب به وجود آورد. این انقلاب از جامعه‌شناسی، زبان‌شناسی و مردم‌شناسی، به حیطه تاریخ وارد شد. مورخان خسته از روش ملال‌آور اثبات‌گرایی و در پی ایجاد طرحی نو در تاریخ‌نگاری، به سراغ ساختارگرایی رفتند تا از

آن ابزاری برای پی افکندن تاریخ‌نگاری نوین بسازند. مکتب «آنال» و پدران مؤسس این مکتب، به خوبی از عهده این کار برآمدند و انقلابی در تاریخ‌نگاری ایجاد کردند که تأثیرات آن هنوز هم پا برجاست.

این تحولات با نگاه به زبان، به عنوان یک ساختار آغاز شد. به زبان در این ایستار، در بعدی ثابت و یا منجمد از نظر زمانی، نگاه می‌شود. بعد شخصی آن از اهمیت ساقط شده و به جنبه اجتماعی‌اش توجه می‌شود. این نگاه به مورخ فرصت می‌دهد تا به موضوعاتی از تاریخ نگاه کند که زمان برای آنها به‌کندی می‌گذرد؛ تاریخی درازمدت و ساختاری که تقریباً صورتی ساکن دارد. این تاریخ کیفیتی دارد که می‌توان در آن تمام جوانبی را که پیش از این به‌هیچ‌وجه محل توجه نبوده است، به راحتی واکاوی کرد. در نتیجه، یک تاریخ کلی یا تاریخ تام توسط مورخ ارائه داده می‌شود که در آن واحد، از بسیاری از جوانب و چشم‌اندازها قابل بررسی و رؤیت باشد. از این پس، دیگر تنها کارگزاران تاریخ شاهان و انقلاب‌ها و جنگ‌ها و صلح‌ها نبودند؛ توده مردم به راحتی به این تاریخ ورود پیدا می‌کنند و تجربیات ایشان با نیم‌نگاهی به زندگی امروزی انسان، باز شناخته می‌شود. در این پژوهش نوین، دو عامل اصلی تأثیرگذار است: یکی بهره گرفتن از علوم دیگر، و دیگری جامعه را فراتر از فرد دیدن. در این تاریخ‌نگاری، تاریخ سیاسی به شدت مهجور می‌گردد و گاهی حس می‌شود که انتقامی سخت از تاریخ سیاسی گرفته شده است. اما تاریخ خرد، وارد تاریخ‌نگاری می‌شود. وسعت دید مورخان به گستره تمام جهان و تمام زمان‌ها و تمام علوم، دست می‌یابد. این نگاه انعطافی مؤثر را به تاریخ‌نگاری وارد می‌کند؛ انعطافی که به راحتی در دسترس مورخان بعدی قرار می‌گیرد و امکان بررسی تاریخ بشریت از هر چشم‌اندازی ایجاد می‌شود.

منابع

- اتحادیه (نظام مافی) و منصوره؛ حامد فولادوند، ۱۳۶۵، *روش و بینش در تاریخ‌نگاری معاصر*، تهران، تاریخ ایران.
- استیور، دان، ۱۳۸۳، «ساختارگرایی و پسا ساختارگرایی»، *علوم اجتماعی: روش‌شناسی علوم انسانی*، ترجمه ابوالفضل ساجدی، ش ۳۹، ص ۱۵۴-۱۸۴.
- برودل، فرناند، ۱۳۷۲، *سرمایه‌داری و حیات مادی*، ترجمه بهزاد باشی، تهران، نشر نی.
- بلوخ، مارک، ۱۳۶۳، *جامعه فئودالی*، ترجمه بهزاد باشی، تهران، آگاه.
- پیاژه، ژان، ۱۳۵۸، *ساختارگرایی*، ترجمه علی‌اکبر پوررضا، تهران، مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- توسلی، غلام‌عباس، ۱۳۹۱، *نظریه‌های جامعه‌شناسی*، تهران، سمت.
- جمشیدیها، غلامرضا، ۱۳۸۳، *پیدایش نظریه‌های جامعه‌شناسی*، تهران، دانشگاه تهران.
- ریترز، جورج، ۱۳۸۹، *مبانی نظریه جامعه‌شناختی معاصر و ریشه‌های کلاسیک آن*، ترجمه شهناز مسمی‌پرست، تهران، ثالث.
- فضلی‌نژاد، احمد، ۱۳۸۷، «پژوهشی در روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری مکتب آنال»، *نامه تاریخ پژوهش*، ش ۱۶، ص ۴۷-۸۱.
- کریمی، بهزاد، ۱۳۸۹، «مکتب تاریخ‌نگاری آنال»، *تاریخ و تمدن اسلامی*، ش ۱۱، ص ۱۶۷-۱۹۶.
- هارلند، ریچارد، ۱۳۸۰، *ابرساختارگرایی: فلسفه ساختارگرایی و پسا ساختارگرایی*، ترجمه فرزانه سجودی، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.
- هورث، دیوید، ۱۳۸۶، «سوسور، ساختارگرایی و نظام‌های نمادین»، *رسانه*، ش ۷۲، ص ۱۸۷-۲۰۴.
- Braudel, Fernand, *mediterranean and the mediterranean world in the age of philip II*, university of california press, London, 1995.
- Corlew, Alan (2010), *Post-Structuralism az Historiographical paradigm*, {Online}. [www.academia.edu]. p.p.1-12.
- H.R. trevor, Roper (1972), *Fernand Braudel, the Annales, and the Mediterranean*, Vol.44, No.4, p.468-479.
- O,Brien ,Patrick (1996).”Fernand Braudel and global history,”Seminar on global history organized , Institute of Hitorical research.p.p.1-12

